

بحران اقتصادی مزمن و ساختاری، راه‌حلی انقلابی را می‌طلبد

کار آمدن روحانی از رشد اقتصادی خبری نیست و تولید ناخالص داخلی همچنان با ۲/۲ درصد منفی، زیر صفر قرار دارد. وی ادامه داد که هم‌اکنون ده‌ها هزار واحد صنعتی نیمه‌تمام در سطح کشور وجود دارد که عجلتاً متوقف شده‌اند. وزیر صنعت، سپس به وضعیت فلاکت‌بار صادرات سرمایه‌داری ایران پرداخت و گفت صادرات غیرنفتی چنان کاهش یافته که از ۴۰ میلیارد تجاوز نمی‌کند و ادامه داد، این در حالی است که فقط طی سال گذشته ۲/۵ میلیارد دلار شکر وارد کشور شد. واردات برنج به ۲/۱ میلیارد دلار و روغن نباتی به ۱/۴ میلیارد رسید. او اشاره‌ای هم به وضعیت وخیم سیستم بانکی نمود و معوقات بانکی را ۸۰ هزار میلیارد

در صفحه ۳

یک چهارم نقدینگی در دست ۶۰۰ نفر و ده هاملیون در فقر و گرسنگی

جمهوری اسلامی تنها نمونه‌ی یک دیکتاتوری اسلامی، جنایتکار و سرمایه‌داری نیست، جمهوری اسلامی همچنین نمونه‌ی یک رژیم دزد و فاسد نیز هست، جمهوری اسلامی نمونه‌ی یک رژیم که فاصله‌ی طبقاتی را به مرزهایی باورنکردنی رسانده نیز هست.

شاید بسیاری از مردم گزارشی را که تلویزیون جمهوری اسلامی، شبکه تهران (کانال ۵) از بی‌غوله‌هایی که محل زندگی مردمانی از همین کشور و در پایتخت حکومت اسلامی تهیه کرده، دیده باشند. فیلمی که در بخشی از آن زنی را می‌بینیم که با دو فرزند خردسالش زندگی می‌کند و تنها کارشان صاف کردن میخ است. کاری که از صبح تا غروب طول می‌کشد و درآمدی حدود ۷۵۰ تومان در روز برای آن‌ها به

در صفحه ۵

بحران بیکاری و پدیده شغل دوم و سوم در ایران

در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی زندگی کارگران و توده‌های وسیعی از مردم ایران در گردابی از فلاکت و فقر فرو رفته است. این وضعیت به ویژه طی سال‌های اخیر، آنچنان شتابی به خود گرفته است که هم‌اکنون به صورت یک بحران جدی و همه‌گیر بر معیشت روزانه اکثریت مطلق مردم ایران چنگ انداخته است. طی یک دهه اخیر، تعمیق رکود اقتصادی حاکم بر کشور همراه با تورم افسارگسیخته و افزایش سرسام‌آور قیمت کالاها، مورد نیاز کارگران و زحمتکشانشان، معضلات اجتماعی را بیش از پیش تشدید نموده است. افزایش روزافزون بیکاری همراه با اشتغال به کار بیش از یک سوم نیروی

در صفحه ۷

یادداشت‌های سیاسی

از دواج کودکان، خشونت علیه کودکان و زنان است ۱۲

"ارتقای شغلی" زنان کارمند شهرداری به زنان "خانه‌دار" ۱۰

بشریت مترقی باید با این پدیده ضدبشری تعیین تکلیف کند

غزه غرق در خون و آتش است. نهادهای بین‌المللی، حقوق‌بشری و کشورهای "متمدن" اروپایی، در سکوتی شرم‌آور لت‌وپار شدن کودکان فلسطینی را به تماشا نشسته‌اند. دولت اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل که از حمایت‌های بی‌دریغ و بی‌قیدوشرط قدرت‌های امپریالیستی و در رأس آن آمریکا برخوردار است، با استفاده از مدرن‌ترین تجهیزات جنگی با قدرت تخریبی فوق‌العاده بالا، نزدیک به یک ماه است شب و روز از زمین و هوا و دریا، غزه را وحشیانه می‌کوبد و بمب و گلوله و موشک و خمپاره بر سر ساکنین بی‌دفاع آن می‌ریزد. مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، مراکز پناهندگی یا منازل مسکونی برایش فرقی نمی‌کند. هر مکانی که یک شهروند فلسطینی در آن باشد باید بر سر وی آوار و با خاک یکسان شود. رژیم صهیونیستی و جنایتکار اسرائیل تا روز دوشنبه ۱۳ مرداد یعنی بیست و هشتمین روز حمله به غزه، ۱۸۵۸ فلسطینی را به کام مرگ فرستاده، ۹۴۰۰ نفر را مجروح ساخته، صدها منزل مسکونی را به کلی با خاک یکسان و هزاران نفر از مردم غزه را آواره ساخته است. آتش‌بس‌های "انسان‌دوستانه" که مדיای امپریالیستی پیرامون آن سروصدا و تبلیغات زیادی به راه انداخته‌اند، آن‌هم در شرایطی که صهیونیست‌های اشغال‌گر محاصره غزه را تنگ‌تر ساخته و رفح را که یگانه گذرگاه مرزی و کانال ارتباطی مردم غزه با دنیای خارج است به محاصره درآورده‌اند، هربار پس از اعلام، نقض و زیر پا گذاشته شده است. نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل به صراحت گفته بود هر چیزی را که بخواهد مانع عملیات ارتش اسرائیل برای خلع‌سلاح غزه یا شناسایی و نابودی تونل‌های ارتباطی نیروهای مقاومت گردد، نخواهد پذیرفت. بنیامین نتانیاهو رهبر حزب لیکود گفته بود با آتش‌بس یا بدون آن، ارتش اسرائیل به عملیات خود در غزه ادامه خواهد داد. درست در بنبوحه کشتار مردم بی‌دفاع فلسطین و در شرایطی که افکار عمومی مردم آمریکا و مردم سایر کشورهای جهان علیه این جنایات برانگیخته شد، دولت امپریالیستی آمریکا یکبار دیگر به مردم آمریکاجهان و

در صفحه ۲

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

در صفحه ۸

بشریت مترقی باید با این پدیده ضدبشری تعیین تکلیف کند

افکار عمومی دهن‌کجی کرد و ضمن حمایت علنی و آشکار از اقدامات جنایت‌کارانه صهیونیست‌ها، برای اهدا و انتقال تسلیحات نظامی و تجهیزات موشکی به اسرائیل اعلام آمادگی نمود و همزمان کنگره آمریکا نیز علاوه بر کمک‌های مالی، تسلیحاتی روتین و همیشگی آمریکا به اسرائیل، یک کمک مالی چندصد میلیون دلاری را به سیستم موشکی اسرائیل به اتفاق آراء تصویب کرد.

اشغال‌گران صهیونیست که با توسل به وحشیانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین کشتارها می‌خواستند ظرف چند روز کار غزه را یکسره سازند، با مقاومت دلاورانه مردم غزه و نیروهای مقاومت روبرو شدند. ورود نیروی زمینی صهیونیست‌ها به جنوب غزه و قتل‌عام مردم رفح، با پاسخ دندان‌شکنی از سوی مردم و نیروهای مقاومت روبرو گردید. اشغال‌گران و حامیان امپریالیست آن‌ها که از مقاومت مردم فلسطین و تلفات شماری از نیروهای ارتش اسرائیل شدیداً برافروخته شده‌بودند، به بهانه مفقود شدن یک افسر اسرائیلی، تبلیغات گسترده‌ای را علیه مقاومت فلسطین سازمان دادند. علاوه بر اوباما و وزیر خارجه وی که گروگان‌گیری (۱) افسر اسرائیلی را محکوم کرده و خواستار آزادی وی شدند، بانکی‌مون که سمت دبیرکل سازمان ملل متحد را با خود یدک می‌کشد اما در واقع نوکر آمریکاست و تا این لحظه خفه‌خون گرفته و چشم بر کشتار بی‌رحمانه کودکان و قتل‌عام مردم فلسطین فرو بسته بود، ناگهان زبان باز کرد و با آمریکا همصدا شد. دبیرکل سازمان ملل متحد، از مردم بی‌دفاع فلسطین و نیروهای مقاومت که به‌دست ارتش اشغال‌گر و سربازان اسرائیلی کشته و با اسیر شده‌اند چیزی نگفت. خروارها بمب و موشکی که هر روز بر سر کودکان فلسطینی ریخته می‌شود، هیچ سواالی در ذهن این نهاد بین‌المللی و دبیرکل آن ایجاد نکرد، اما همین‌که از زبان اسرائیل شنید که یک سرباز صهیونیست در غزه به گروگان نیروهای مقاومت درآمده است، آتشی شد و یاد نقض آتش‌بس توسط حماس افتاد. این‌که قبلاً نتانیا‌هو گفته بود آتش‌بس بی‌آتش‌بس، عملیات ارتش اسرائیل در غزه تا خلع سلاح حماس و نابودی توتل‌های ارتباطی ادامه خواهد یافت، این را نشنید! او نگفت که چرا اشغال‌گران صهیونیست و توسعه‌طلب مدت ۷ سال است غزه را محاصره کرده‌اند، نگفت افسر اسرائیلی در غزه دنبال چی بوده است، او اما همین‌قدر می‌دانست که باید اوامر دولت آمریکا و رئیس‌جمهور آن را اجرا کند و با او همصدا شود! اشغال‌گران صهیونیست تنها در روز جمعه ۱۰ مرداد که آتش‌بس "انسان‌دوستانه" اعلام شده بود، ۲۰۰ فلسطینی را البته از روی انسان‌دوستی! به قتل رساندند و روز یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۸۰ حمله هوایی علیه غزه انجام دادند. بیست و هفت روز پس از آغاز یورش ددمنشانه اسرائیل به غزه و کشتار هر روزه کودکان و مردم فلسطین، وقتی‌که سومین محل و مدرسه وابسته به سازمان ملل متحد که ۳۰۰۰ پناهنده در آن پناه گرفته بودند، زیر بمب‌ها و

راکت‌های اسرائیلی تخریب و ده‌ها کشته و زخمی برجای گذاشت، تازه بانکی‌مون با صدور بیانیه‌ای آن را ناقص حقوق بین‌المللی خواند و خواستار تحقیق و شناسایی عاملان آن شد! روز بعد از آن یعنی دوشنبه ۱۳ مرداد، دولت اشغال‌گر و صهیونیست اسرائیل یک آتش‌بس "بشردوستانه" هفت ساعته اعلام کرد و دقیقی بعد از آن که مردم غزه از پناهگاه‌های خود بیرون آمدند، حملات هوایی خود را آغاز نمود مردم را در اردوگاه "ساتی" به بمب و خمپاره بست تا میزبان "بشردوستی" نژادپرستان صهیونیست رابه همه جهان نشان دهد.

بهرغم تبلیغات گسترده و یک جانبه مدیای امپریالیستی و تلاش‌هایی که برای لاپوشانی جنایات رژیم صهیونیستی اسرائیل صورت می‌گیرد، مردم دنیا اما این جنایات را محکوم می‌کنند و حامی مردم فلسطین‌اند. مردم دنیا این را می‌دانند که دولت صهیونیستی اسرائیل که همواره مورد حمایت امپریالیسم آمریکا بوده است، یک دولت نژادپرست و اشغال‌گر است. این دولت در ادامه سیاست‌های اشغال‌گرانه و توسعه‌طلبانه خود، از قبل برای حمله به غزه و توسعه مناطق اشغالی برنامه‌ریزی کرده بود. این نخستین بار نیست که دولت نژادپرست اسرائیل دست به چنین جنایاتی می‌زند. از همان سال ۱۹۴۸ که نطفه دولت صهیونیستی بسته شد و اسرائیل موجودیت یافت، کشتار و قتل‌عام و تخریب اماکن مسکونی و آواره ساختن مردم بی‌دفاع فلسطین نیز آغاز شد. جنایاتی که تا به امروز ادامه داشته است. قتل‌عام مردم فلسطین در دیربایسن، کفر قاسم، صیرا، و شنتیلا، تل‌زعترا، نبطیه، ساموا، جنین، غزه، رفح تنها نمونه‌هایی از جنایات بی‌شمار رژیم نژادپرست اسرائیل است. اسرائیل بیش از ۶۰ سال است به توسعه اشغال‌گری، پاکسازی قومی، کشتار و آواره ساختن مردم فلسطین و یهودی‌سازی سرزمین فلسطین مشغول است. دولت اشغال‌گر اسرائیل، یک دولت مذهبی و نژادپرست است. نژادپرستان اسرائیلی بارها تکرار کرده‌اند که هدف آن‌ها "بیرون راندن اعراب از سرزمین‌هایی‌ست که خداوند به یهودیان وعده داده است" سرزمین موعود صهیونیست‌ها نه فقط فلسطین، بلکه شامل بخش‌هایی از اردن، سوریه، مصر و ... است. اشغال‌گران صهیونیست به نقل از تورات گفته‌اند و پیوسته آن را تکرار می‌کنند که "ما این‌جا آمده‌ایم نه برای آن‌که از این سرزمین ارث ببریم بلکه برای آن‌که دیگران را از ارث بردن محروم کنیم و از این‌جا بیرون بپرانیم" آن‌ها مکرر گفته‌اند باید زندگی را بر مردم فلسطین آن‌قدر تلخ و دشوار ساخت که خودشان بگذارند بروند و فلسطین را ترک کنند. در مدارس مذهبی اسرائیل از همان دوران کودکی به دانش‌آموزان می‌آموزند که فلسطینی‌ها و اعراب همان قوم آمالیک (Amalek) هستند که باید آن‌ها را نابود کرد. (۲) یک خاخام اسرائیلی گفته است که قوم "امالیک" همین فلسطینی‌ها هستند و چنین اضافه کرده است که همه اسرائیلی‌ها موظف به قتل‌عام فلسطینی‌ها هستند. یکی دیگر از این خاخام‌ها نیز اخیراً فتوا

داد چنانچه لازم آید، تمام غزه را باید نابود کرد! همین نتانیا‌هو جنایت‌کار رهبر حزب لیکود و نخست‌وزیر اسرائیل گفته است "فلسطینی‌ها باید نابود شوند، فلسطینی‌ها وحشی هستند که باید آن‌ها را با کشیدن دیوار در قفس نگاه داشت!" از زمانی که شیمون پروز وزیر دفاع وقت اسرائیل نخستین کولونی به نام "کدمیم" را در وسط یک منطقه مسکونی فلسطینی ساحل غربی بنا کرد، این کولونی‌ها به تدریج چون قارچ هم‌جا سربرآورده و پراکنده شده‌اند. کولونی‌ها به تدریج زمین و آب را از روستاهای فلسطینی مجاور دزدیده، درخت‌ها را ریشه‌کن ساختند، راه‌ها را مسدود کردند، جاده‌های تازه‌ای کشیدند که عبور فلسطینی‌ها از آن ممنوع است. پروژه‌ای که در تکثیر و توسعه شهرک‌های یهودی نشین و دیوارسازی ادامه یافته است. این است ماهیت رژیم نژادپرست اسرائیل و شمه‌ای از برنامه آن در سرزمین اشغالی. رژیمی که از حمایت‌های مالی- تسلیحاتی قدرت‌های امپریالیستی برخوردار است و به هیچ عهد و پیمان و قطع‌نامه‌ای چه در سطح منطقه‌ای چه در مقیاس بین‌المللی چنانچه خلاف منافع صهیونیسم باشد، پای‌بند نیست!

این واقعیت برکسی پوشیده نیست که توازن قوا در مقیاس جهانی نیز به سود دولت نژادپرست اسرائیل است. امپریالیسم آمریکا و متحدین اروپایی آن تحت پوشش "دفاع از خود" از جنایات دولت اسرائیل حمایت می‌کنند. شوروی که زمانی حامی اصلی مردم فلسطین و سازمان‌های سیاسی آن بود، امروز به روسیه‌ای بدل شده که درگیر معضلات بزرگ خود در رقابت با سایر قدرت‌های امپریالیستی‌ست و در قبال مساله فلسطین سکوت اختیار نموده است. چین قدرت بزرگ دیگر جهانی نیز به همین شکل. کشورهای منطقه مانند سوریه، لبنان، مصر، اردن، لیبی، عراق و عربستان نیز که زمانی ولو تا آنجا که منافع آنها اجازه می‌داد حامی مردم فلسطین و پناهگاه آوارگان فلسطینی بودند و تهدیدی علیه اسرائیل محسوب می‌شدند، صرف‌خطرات این‌که هرکدام تحولاتی را از سرگذرانده‌اند، همگی درگیر مسائل داخلی خود هستند و اوضاع در تمام این کشورها به گونه دیگری‌ست. جمهوری اسلامی نیز که پیش از این بطور نسبی تهدید علیه اسرائیل به حساب می‌آمد، بعد از تحریم‌ها و مذاکرات هسته‌ای دولت روحانی با آمریکا و دیگر کشورهای ۱+۵ در موقعیت پیشین خود نیست و دولت اسرائیل از این ناحیه نیز خطری جدی احساس نمی‌کند. در چنین شرایطی است که دولت اشغال‌گر و غاصب اسرائیل فرصت را برای توسعه اشغال‌گری، برای کشتار و پاکسازی قومی مردم فلسطین مناسب یافته و چهار هفته است در برابر چشم جهانیان بلاوقفه بر سر کودکان و مردم بی‌دفاع فلسطین بمب و گلوله و خمپاره می‌ریزد!

بهرغم تمام این ددمنشی‌ها، دولت نژادپرست اسرائیل اما باید به این واقعیت پی‌برده باشد که فلسطینی اگر به اجبار تن به آوارگی می‌دهد و خانه‌اش را ترک می‌کند اما هرگز بازگشت به خانه را از یاد نمی‌برد و مبارزه با کسی که وی را آواره ساخته و خانه‌اش را به اشغال خود درآورده، به مبارزه اصلی و مرکزی و مشغله دائمی وی تبدیل می‌شود. نژادپرست اسرائیلی

بحران اقتصادی مزمن و ساختاری، راه‌حلی انقلابی را می‌طلبد

تومان ذکر نمود.

وزیر اقتصاد جمهوری اسلامی، اما گزارشی از افلاس و ورشکستگی مالی دولت ارائه داد و حجم بدهی‌های داخلی دولت را ۲۵۰ هزار میلیارد تومان اعلام نمود. وی افزود: تولید ناخالص داخلی در سال ۹۱ و پیش از رشد منفی به بیش از ۷۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسید. این بدان معناست که دولت بیش از یک‌سوم تولید ناخالص داخلی بدهکار است.

نیلی مشاور ارشد روحانی در امور اقتصادی نیز در یک برنامه تلویزیونی گفت: "در دو سال گذشته، درآمد ملی ۲۰ درصد کاهش یافته است. نرخ ارز در مقایسه با سال ۸۴، ۵/۳ برابر شده است، پایه پولی ۵/۸ برابر و شاخص قیمت‌ها ۴/۵ برابر شده، اما تولید فقط ۲۰ درصد افزایش یافته است. ضمن این‌که تعداد شاغلان در همین مدت کاهش یافته است."

به این شاخص‌های اقتصادی، باید سقوط شاخص‌های بورس را در ۶ ماه اخیر افزود که از ۸۹ هزار به ۷۱ هزار کاهش یافته و در طول همین مدت بیش از ۸۵ هزار میلیارد تومان از ارزش بازار کاسته شد و اکثر سهام با افت ۵۰ درصد یا بیشتر مواجه شدند. این سقوط بهمین‌وار بازار سهام نیز به‌خوبی عمق بحران و رکودی را که اقتصاد با آن مواجه است، بازتاب می‌دهد. اما چرا بحران اقتصادی تا به این حد عمیق و از هم‌گسیختگی اقتصادی گسترده است که وزرا و کارگزاران اقتصادی رژیم، ورشکستگی را جار می‌زنند؟

پاسخ آن‌ها البته مقتضای آن است. سال‌ها بود که تمام نابسامانی‌ها و بحران‌های جامعه ایران را بازمانده از دوران سلطنت پهلوی‌ها معرفی می‌کردند، اکنون اما جای آن را احمدی‌نژاد گرفته است. هر آنچه بحران و خرابی است، نتیجه سیاست احمدی‌نژاد است که در دوره زمامداری‌اش، سران رژیم، سیاست‌های او را می‌ستودند و او را تشویق می‌کردند. از این‌روست که وزیر صنعت، معدن و تجارت، پاسخ می‌دهد: "این همه ناشی از بی‌توجهی به سیاست‌گذاری صحیح در دولت گذشته بوده است."

دولتی که حالا می‌پذیرند عوام‌فریب بود و به گفته وزیر صنعت "در سال ۹۱ اشتغال ۳۶ درصد رشد منفی داشت در حالی که دولت وقت وعده تولید ۵/۲ میلیون شغل را داده بود و در شرایطی که رشد اقتصادی کل کشور منفی است وعده ایجاد ۵/۲ میلیون شغل معنایی جز عوام‌فریبی ندارد." البته ناگفته نماند که عوام‌فریبی فقط مختص احمدی‌نژاد نبود. عوام‌فریبی شغل رسمی دستگاه روحانیت و جزء لاینفک دولت دینی است. تمام سران و مقامات جمهوری اسلامی، شارلاتان و عوام‌فریب در حد اعلا آن هستند. مگر همین آخوند روحانی وعده بهبود اوضاع اقتصادی را در ۱۰۰ روز، ۶ ماه و یک سال به مردم ناآگاه نداد و مگر همین امروز روحانی و وزرای او دروغ و وعده‌های پوچ تحویل مردم نمی‌دهند؟ بر

طبق آماري که مشاور اقتصادی ارشد روحانی ارائه داد، در دو سال اخیر که یک سال آن دوران زمامداری روحانی بوده است، درآمد ملی ۲۰ درصد کاهش یافته است. درآمد ملی جزئی از محصول اجتماعی سالانه، یا تولید ناخالص داخلی است. چگونه ممکن است درآمد ملی کاهش یافته باشد، اما ادعا شود که تولید ناخالص داخلی افزایش یافته و نرخ رشد آن‌گونه که وزیر صنعت می‌گوید از منهای ۶ درصد به منهای ۲/۲ درصد رسیده باشد؟ یا بدون هرگونه بهبودی در شاخص‌های اقتصادی و تولیدی، درحالی‌که دولت آه در بساط ندارد و وضعیت بانک‌ها، صادرات و واردات وخیم، با به‌اصطلاح سیاست‌های پولی بتوان در یک چشم برهم زدن نرخ تورم را از ۴۰ درصد به ۲۵ درصد کاهش داد. این ادعاها از همان نوع دروغ‌پردازی‌ها و عوام‌فریبی‌های احمدی‌نژاد است.

تردیدی نیست که احمدی‌نژاد در تشدید بحران و از هم‌گسیختگی اقتصادی به‌ویژه با اجرای مرحله جدید آزادسازی قیمت‌ها که مورد تأیید تمام جناح‌ها و گروه‌های وابسته به هیئت حاکمه قرار گرفت و سیاست به‌اصطلاح تعرضی خارجی که از حمایت همه‌جانبه خامنه‌ای و همه دارو دسته‌های موسوم به اصول‌گرا برخوردار بود، نقش داشت. اما بحران اقتصادی رکود - توری یار جدایی‌ناپذیر جمهوری اسلامی در سراسر دوران موجودیت آن بوده است. رفسنجانی، اقتصاد از هم‌گسیخته و بحرانی را از موسوی تحویل گرفت و آن را با رکود و توری وخیم‌تر تحویل خاتمی داد. خاتمی هم آن را به همین شکل به احمدی‌نژاد سپرد و او هم بحران رکود - توری اقتصادی سرمایه‌داری ایران را در ابعادی وخیم‌تر و گسترده‌تر از تمام دوره‌های قبل، به روحانی تحویل داد.

واقعیت این است که به‌جز تعدیل‌های بسیار کوتاه‌مدت و اندک تحت تأثیر افزایش درآمدهای نفتی، اقتصاد سرمایه‌داری ایران در تمام دوران سلطه جمهوری اسلامی بر ایران، با رکود و تورم مزمن همراه بوده است.

مشاور اقتصادی روحانی، نیلی به نحوی به این واقعیت اعتراف می‌کند و می‌گوید: "سال‌های زیادی داشتیم که تولید ناخالص داخلی ما رشد منفی داشته است. از سال ۶۸ تا پایان ۹۲ دوره‌های متعددی داشتیم که اقتصادمان رکود را تجربه کرده است و هیچ‌وقت به‌طور رسمی به مردم اعلام‌نشده است. بعضی مواقع در تک سال‌ها، رشد منفی ۹ درصد هم داشتیم. در سال ۸۷ رشد پایین یعنی صفر داشتیم. در سال ۸۸، تورم، بالای ۳۰ درصد رسید و در سال ۹۲ به ۳۵ درصد رسید. برخی سال‌ها نیز تورم بالا مشاهده می‌شد مثل سال ۷۴ که تورم نزدیک به ۵۰ درصد بود." او می‌افزاید: "اگر ما تحریم نمی‌شدیم یعنی شرایط سال ۹۱ و ۹۲ در ادامه سال ۹۰ پیش می‌رفت باز ما مشکل رکود توری را پیدا می‌کردیم."

با این اوضاع، اکنون چه می‌خواهند و چه می‌توانند بکنند؟ پاسخ این است که راه‌حلی برای این بحران عمیق مزمن و ساختاری ندارند. به چه دلیل می‌توان این نتیجه‌گیری را کرد؟ اگر تمام دلایل اساسی‌تر را که بعداً به آن‌ها خواهیم پرداخت، کنار بگذاریم، به این دلیل ساده و روشن که سیاست اقتصادی روحانی، ادامه همان

سیاست شکست‌خورده‌ای است که از دوره زمامداری رفسنجانی آغاز گردید، خاتمی و احمدی‌نژاد آن را ادامه دادند و نتیجه‌اش آن چیزی است که اکنون مدیران اقتصادی کابینه روحانی در آمار و ارقام فوق‌الذکر ارائه می‌دهند. البته خودشان هم به‌طور ضمنی می‌پذیرند که راه‌حلی ندارند. مشاور اقتصادی ارشد روحانی می‌گوید: "در شرایط سختی قرار داریم و خارج شدن از آن آسان نیست. رکود توری حاکم بر کشور از بعد از دوران جنگ تاکنون بی‌سابقه بوده است." وزیر صنعت، معدن و تجارت هم می‌گوید: "مشکلات حوزه اقتصاد و صنعت به‌سرعت حل نمی‌شود. برای خروج از رکود، دولت برنامه‌هایی دارد که با انجام آن‌ها، کشور در سال ۱۳۹۵ به وضعیت خود در سال ۱۳۹۰ بازمی‌گردد." آن‌هم به یک شرط که شیطان‌های بزرگ به یاری حکومت الله برخیزند و تحریم‌ها را لغو کنند. لذا وزیر صنعت و معدن می‌افزاید: "کاغذ پاره‌ها، اثرگذار بوده‌اند. باید با مذاکره، اختلافات را کنار گذاشت. زیرا در غیر این صورت کشور در مسیر اصلی توسعه خود قرار نمی‌گیرد."

اما اگر قرار بود لغو تحریم‌ها و یاری انحصارات جهانی و قدرت‌های امپریالیست، مشکل‌گشای بحران اقتصادی ایران باشند، می‌بایستی قبل از تحریم‌ها، جمهوری اسلامی بر این بحران غلبه کرده باشد و حال آن‌که به اعتراف خودشان بحران اقتصادی رکود - توری عمری به درازای استقرار جمهوری اسلامی و حتا چند سالی پیش از آن دارد.

لغو تحریم‌ها و یاری انحصارات جهانی، خیلی که موثر باشد، می‌تواند بحران مالی دولت را حل کند، هزینه‌های سرسام‌آور دستگاه انگل دولتی را تأمین کند و ته‌مانده آن صرف واردات کالاهای مصرفی گردد که نارضایتی توده مردم را کنترل نماید. در بهترین حالت ممکن نیز شاید اندکی بحران موجود را تعدیل کند، اما نمی‌تواند رکود و تورم دورقمی را از میان بردارد. چراکه گذشته از سیاست‌های اقتصادی روحانی که نتیجه‌ای جز تشدید رکود و تورم نخواهد داشت، بحران اقتصادی مزمن سرمایه‌داری ایران از آسمان نازل نشده و عامل خارجی آن را پدید نیآورده است، بلکه برخاسته از تضادهای شیوه تولید سرمایه‌داری و تشدید آن‌ها است. هر بحران اقتصادی، کوچک یا بزرگ، ملی یا بین‌المللی، ریشه در تضادهایی دارد که ذاتی سرمایه‌داری‌اند. این تضادها و تشدید آن‌ها، که مارکس به‌تفصیل آن‌ها را موردبررسی قرار داد، ضرورتاً به بحران می‌انجامد. البته خود این بحران‌ها که انفجار قهری تضادهای شیوه تولیدند، راحل‌های گذرا و موقتی نیز ارائه می‌دهند. این‌که تا چه حد این راحل‌ها می‌تواند موثر باشد، وابسته به درجه‌ی تشدید تضادها و مراحلی است که شیوه تولید سرمایه‌داری از سر گذرانده است.

بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران اما با پیچیدگی‌هایی توأم است که ناشی از تضادها و ویژگی‌های مختص سرمایه‌داری ایران است که از مرحله تکامل سرمایه‌داری در مقیاس جهانی و چگونگی و شرایط خاص استقرار آن در ایران ناشی می‌گردد.

با فرمول‌بندی کلی بحران‌های اقتصادی نظام

بحران اقتصادی مزمن و ساختاری، راه‌حلی انقلابی را می‌طلبد

سرمایه‌داری به‌تنهایی و بدون شناخت تضادهای ویژه این اقتصاد، نمی‌توان درک درستی از بحران اقتصادی ایران داشت و توضیح داد که چرا این بحران حدود ۴ دهه پیوسته ادامه داشته، دوره‌های اقتصادی به شکل کلاسیک آن با مراحل مختلف طی نمی‌شوند، در شرایط رکود، به‌جای این‌که تورم کاهش یابد، افزایش می‌یابد و بالاخره رکود و تورم مزمن به جزء جدایی‌ناپذیر این اقتصاد تبدیل شده‌اند.

با تحولات رفرمیستی دهه چهل، شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران مسلط شد. اما از همان آغاز بسط و توسعه سرمایه‌داری تابع نیاز سرمایه جهانی و تقسیم‌کار بازار جهانی سرمایه بود. صنایع و کارخانه‌ها رشد کردند، اما نه بر طبق الگوی کلاسیک آن در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته که اجزاء و بخش‌های مختلف اقتصاد در رابطه‌ای ارگانیک با یکدیگر قرار داشتند. نیاز سرمایه انحصاری بین‌المللی به بسط بازار جهانی و تقسیم بین‌المللی کار در این بازار، محرک توسعه سرمایه‌داری ایران بود. سرمایه‌داری ایران می‌بایستی قبل از هر چیز بازاری برای صدور سرمایه و کالا توسط انحصارات بین‌المللی باشد. لذا آنچه رشد کرد، اساساً صنایع تولیدکننده کالاهای مصرفی بود که نه‌فقط می‌بایستی لاقط بخشی از مواد خام و کالاهای خود را به شکل نیمه ساخته وارد کنند، بلکه رابطه‌ی ارگانیکی با بخش تولیدکننده این صنایع در داخل نداشتند. این رابطه فقط می‌توانست در مقیاس جهانی و از طریق کشور صادرکننده سرمایه صنعتی انجام بگیرد. به‌عبارت‌دیگر، رابطه‌ی ارگانیکی که برای برقراری تعادل و توازن نسبی میان بخش تولیدکننده وسائل تولید و بخش تولیدکننده کالاهای مصرفی باید وجود داشته باشد، از همان آغاز وجود نداشت. حتماً رابطه میان اجزای یک‌رشته تولید کالاهای مصرفی گسسته بود. صنعتی با این خصوصیات، تضادهای ویژه داشت که لاجرم در ویژگی بحران‌های اقتصادی نیز می‌بایستی خود را نشان دهد. در جنب این صنایع مصرفی، یک بخش گسترده خدمات نیز شکل گرفت که محرکی برای صنایع مصرفی باشد. نقش اصلی سرمایه‌داری ایران در بازار جهانی و تقسیم‌کار بین‌المللی آن، صدور نفت بود که نه‌فقط می‌بایستی منبع رشد صنایع پیشرفته در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیست و قدرتمند باشد، بلکه محرکی برای رشد و توسعه صنایع مصرفی و بخش خدمات باشد.

اقتصادی با این مختصات با اولین بحران با چنان از هم‌گسیختگی روبه‌رو گردید که تمام تلاش‌های طبقه حاکم در رژیم سلطنتی نتوانست آن را علاج کند. درحالی‌که رکود عمیق‌تر می‌شد، تورم نیز سیر صعودی به خود گرفت. این بحران، راه‌حلی انقلابی را از طریق دگرگونی مناسبات موجود طلب می‌کرد و از همین رو به مادر انقلاب ایران برای سرنگونی رژیم شاه تبدیل شد. اما انتقال قدرت به جناحی دیگر از بورژوازی و استقرار جمهوری اسلامی، راه را بر حل این بحران بست. جمهوری اسلامی نه‌فقط وظیفه و رسالتی برای حل این بحران نداشت، بلکه با

استقرار دولتی دینی و سیاست‌های پان اسلامیستی منطقه‌ای و تشنج‌زای بین‌المللی، تضادهایی را که سرمنشاء بحران بودند، تشدید کرد. از هم‌گسیختگی صنایع به مقیاسی بی‌سابقه رسید. رکود اقتصادی عمیق‌تر شد و توأم با آن تورم دورقمی نیز رشد کرد. با پایان جنگ و مرگ خمینی، طبقه حاکم تلاش نمود با احیاء سیاست‌های اقتصادی دوران رژیم شاه، بر از هم‌گسیختگی اقتصادی غلبه نماید. اکنون اما سیاست و برنامه سرمایه بین‌المللی، نئولیبرالیسم اقتصادی بود که از سوی نهادهای مالی انحصارات بین‌المللی به رژیم حاکم بر ایران دیکته شد. نتیجه اما به‌جای حل بحران، رکودی عمیق و تورم ۵۰ تا ۶۰ درصدی دوره دوم زمامداری رفسنجانی بود. بحران نمی‌توانست حتماً با یاری انحصارات بین‌المللی و اجرای سیاست دیکته شده آن‌ها حل گردد، چراکه تضادهای نهفته در ساختار اقتصادی ایران حل‌نشده باقی ماندند و در نتیجه‌ی سیاست نئولیبرال تشدید شدند. تحت عنوان خصوصی‌سازی، بسیاری از کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی عملاً نیست و نابود شدند. به‌جای رشد تولید که نئولیبرالیسم وعده آن را می‌داد، دلالی و بورس‌بازی و واردات رونق گرفت. به‌جای حل معضل تورم، با آزادسازی قیمت‌ها، تورم، رشدی جهشی به خود گرفت. ادامه این سیاست حتماً با درآمد ۶۰۰ میلیارد دلاری نفت در دوران احمدی‌نژاد نیز نمی‌توانست چاره‌ساز بحران اقتصادی و رکود و تورم باشد. اجرای مرحله جدید آزادسازی قیمت‌ها و حذف سوبسیدها به این بحران ابعاد بی‌سابقه‌ای داد. فقط این مانده بود که تحریم نفت، ضربه قطعی را وارد آورد و از هم‌گسیختگی اقتصادی به نهایت خود برسد. مضحک اما اینجاست که کابینه روحانی وعده بهبود اوضاع و غلبه بر بحران را از طریق ادامه همان سیاستی می‌دهد که عمیق‌ترین رکود و بالاترین نرخ رشد تورم را به بار آورده است. البته کابینه روحانی چاره‌ای جز ادامه همین سیاست ندارد، چراکه بحران اقتصادی موجود هیچ راه‌حل جدی در چارچوب نظم سرمایه‌داری ایران نمی‌شناسد. این بحران، تنها یک‌راه حل انقلابی دارد. راه‌حلی که قادر است، تضادهای پدیدآورنده بحران را حل کند و توده‌های مردم ایران را از عواقب فاجعه‌بار بحرانی که سال‌ها زندگی آن‌ها را تیره کرده است نجات دهد. برانداختن دولت دینی حاکم، پایان بخشیدن به سیاست اقتصادی نئولیبرال، کنترل و مدیریت کارگران بر صنایع و مؤسسات بزرگ تولیدی و خدماتی و تجاری، سازمان‌دهی تولید بر طبق یک نقشه و برنامه سراسری با ابتکار و مداخله توده‌های کارگر و زحمتکش، این‌هاست رؤس مهم‌ترین اقدامات برای پایان بخشیدن به بحرانی که چهار دهه ادامه یافته و پیوسته تشدید شده است.

کمک های مالی

مبلغ	نام
۵۰ دلار	لاکومه
۱۰ دلار	نرگس
۲۰ دلار	نقیسه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۱
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۲
۳۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۳۰ دلار	ر.احمد زبیرم
۳۰ دلار	ر.کمال بهمنی
۳۵ دلار	ر.فرهاد سلیمانی
۳۰ دلار	ر.حسن نیک داوودی
۱۰۰ دلار	انقلاب اجتماعی ۲

هند

۴۰ یورو	شورا
۲۰۰ یورو	صمد

آلمان

۴۰ یورو	ایران و سوسیال دمکرات
---------	-----------------------

سوئیس

۳۰ فرانک	علی‌اکبر صفایی فراهانی
۳۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	امیر پرویز پویان
۵۰ فرانک	حمید اشرف
۶۰ فرانک	سعید سلطانپور

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نرمیسا
۵۰ یورو	پوران
۱۵۰ کرون	کولنتای(ژوئیه)

نشریه کار

ارگان سازمان فدائیان

(اقلیت)

را بخوانید



یک چهارم نقدینگی در دست ۶۰۰ نفر و ده هاملیون در فقر و گرسنگی

همراه می‌آورد!! زنی که وقتی با این سوال روبرو می‌شود که آرزوی‌اش چیست با گریه پاسخ می‌دهد: "از این مشکلات خلاص شم". زنی که می‌گوید: "بچه‌ها دو شب سه شب گرسنگی می‌کشن، یه دونه نون رو می‌گیرم سه چهار قسمت می‌کنم و به هشون می‌دم" و گزارشگر با ناباوری!! و تعجب می‌پرسد: "تان خالی؟!!" در بخش دیگری از همین گزارش تصویری، دختر ۲۵ ساله‌ای را می‌بینیم که کارگر یک کارگاه چاپ سیلک است و بین ۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار تومان دستمزد می‌گیرد. او که سرپرست خانوار نیز هست، سرپرستی مادر بیمار و سه خواهرش را برعهده دارد. او هرگز نتوانسته درس بخواند و این تنها آرزوی‌اش بود که از او گرفته شده و دیگر به آن فکر نمی‌کند. او در برابر سوال مصاحبه‌گر در مورد آرزوهای‌اش، با گریه می‌گوید: "همه‌ی آرزوهایم رو خاک کردم".

البته از این گونه فیلم‌ها، خبرها و گزارش‌ها بسیارند، چرا که بازگو کننده‌ی زندگی ده‌ها میلیون انسان در ایران و در زیر چکمه‌های خون‌آلود حکومت اسلامی هستند. از کارگران بی‌کار و با کاری که در اثر فقر دست به خودکشی می‌زنند. از میلیون‌ها کودک کار، از میلیون‌ها زن سرپرست خانوار، از بسیار دختران جوان و حتی نوجوانی که در اثر فقر به تن‌فروشی روی آورده‌اند، و مادری که می‌خواست خود و دو دخترش را که مجبور به تن‌فروشی شده بودند با سم بکشد، چرا که "دست‌اش از همه‌جا کوتاه بود". و باز از میلیون‌ها انسانی که از بی‌چارگی معتاد شده‌اند. بی‌شک مسئول تمامی این جنایات و آنچه که بر بخش بزرگی از مردم ایران می‌گذرد، مناسبات سرمایه‌داری حاکم و حکومت اسلامی به‌عنوان پاسدار آن مناسبات است، آن‌هم با وقیحانه‌ترین و کثیف‌ترین شکل آن. اما فقر تنها یک طرف داستان را برای ما بازگو می‌کند، در سوی دیگر ثروت‌های افسانه‌ای در دست عده‌ای معدود است، ثروت‌هایی که حاصل کار کارگران و نتیجه‌ی فقیرتر شدن ده‌ها میلیون انسان است. یکی از تازمترین نمونه‌های آن، اعتراف یکی از نمایندگان مجلس اسلامی به‌نام یوسفیان ملا است. وی که عضو ستاد "مبارزه با مفساد اقتصادی کشور" نیز است روز ۴ مرداد به‌خبرنگار خبرگزاری "ایرنا" می‌گوید: "یک چهارم نقدینگی کل کشور در اختیار حدود ۶۰۰ نفر است". وی در توضیح این مطلب می‌گوید: "کل نقدینگی کشور حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان است که حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان آن در قالب تسهیلات در اختیار ۶۰۰ نفر قرار داده

شده است"، وی به‌عنوان نمونه از تسهیلات ۸ هزار میلیارد تومانی برای یک شرکت خودروسازی غیردولتی یاد می‌کند که مدیرعامل و اعضای هیات مدیره آن افراد "صاحب نفوذ و سهام‌دار در بانک‌های خصوصی" هستند. وی می‌گوید: "اگر بتوانیم حقایق را به مردم بگوییم به یقین آفازده‌هایی که در همه مسائل اقتصادی نفوذ پیدا کردند دیگر به خود اجازه نخواهند داد که بیت‌المال مردم را در دست داشته باشند". بله در حکومت اسلامی در سویی مردمی قرار دارند که از صبح تا غروب برای ۷۵۰ تک تومانی کار می‌کنند و غذای‌شان نان خالی‌ست آن راهم گاهی ندارند و در سوی دیگر کسانی که میلیارد تومان، پول خردشان است. و البته که این همان عدالت اسلامی ولی‌فقیه زمان است.

وقتی که حکومت شاه در جریان قیام ۵۷ سقوط کرد، گفتند فقط شاه نبود که رفت، با فروپاشی سلطنت حکومت خاندان هزار فامیل هم با شاه به پایان رسید. حال می‌بینیم که به جای آن هزار فامیل، هزار فامیل دیگری برسر قدرت آمده که خون‌آشام‌تر و خبیث‌تر از آن هزار فامیل است و ثروت‌اش نیز افسانه‌ای‌تر.

هزار فامیلی سر تا پا آلوده در فساد که هر چه می‌خواهند می‌کنند. از غارت سرمایه‌های نفتی تا غارت اموال کارگران در سازمان تامین اجتماعی. فساد مالی هزار فامیل سر‌تپای ارگان‌ها و نهادهای حکومتی را فراگرفته است تا حدی که خودشان نیز از "فساد سیستماتیک" در حکومت نام می‌برند، از مناطق آزاد تا وزارت‌خانه‌ها، شهرداری‌ها و نهادهای زیر نظر خامنه‌ای همچون بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید، هیچ کس و هیچ ارگانی نیست که از فساد بری باشد. کار به جایی رسید که برای نمونه در جریان بررسی فساد در "بنیاد شهید"، جعفرزاده رییس کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس گفت: "حجم فسادهای مالی آن قدر زیاد است می‌ترسیم اگر آن‌ها را افشا کنیم مردم شوکه شوند". یک نمونه‌ی دیگر از همین دزدی‌ها آشکار، واگذاری کارخانه‌ها و موسسات دولتی به عوامل حکومتی یا نزدیک به حکومت است که واگذاری در حقیقت مجانی شرکت مخابرات به شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران از همین نوع بود. آن‌گاه همین حکومت، یعنی همین حکومت غارتگران و زورگویان، دو زورگیر جوان را که در واقع "تخم‌مرغ" دزد بودند، و برای "سرمشق دیگران" ظرف یک هفته دستگیر و اعدام می‌کند. براستی که طنز زهرآلودی‌ست حکایت

روزگار ما. اما شاید مضحک‌ترین قسمت ماجرا، آن‌جا باشد که گروه‌ها و جناح‌های مختلف حکومت، خود را از فساد منزّه و دیگری را به فساد محکوم می‌کنند. در واقع افشای برخی از فسادهای حکومتی و برون‌افتادن‌شان از پرده محصول همین تضادهای درونی جناح‌های حکومت است و گرنه نه مطبوعات مستقلی برای افشای فساد وجود دارد و نه دستگاهی مستقل برای رسیدگی به آن. تنها نگاهی به تاریخ حکومت اسلامی به‌خوبی نشان می‌دهد که در تمامی دوره‌های این حکومت، و مستقل از این که دولت، مجلس و یا قوه قضاییه در دست کدام جناح بوده، فساد وجود داشته و به تمام معنا فساد ذاتی حکومت اسلامی است. تنها چیزی که باید بر این افزود این است که با گذشتگی هر چه بیشتر مناسبات حاکم و سیستم سیاسی حامی آن، هم بر میزان فساد افزوده شده و هم بر فاصله‌ی طبقاتی. اما چرا و چگونه؟! اساساً در تمامی دولت‌های بورژوایی فساد وجود دارد، اگرچه با درجات متفاوت. علت آن نیز بوجود آمدن یک گروه ممتاز از مقامات دولتی و حکومتی است که قدرت و موقعیت‌شان آن‌ها را مافوق و جدا از توده‌های مردم قرار می‌دهد. همین قدرت و مافوق توده‌ها قرار گرفتن زمینه اصلی فساد را در جوامع طبقاتی بویژه سرمایه‌داری فراهم می‌سازد. چرا که در این جوامع منافع و نفع فردی همواره بالاتر از منافع و نفع اجتماعی قرار دارد. از همین‌روست که امروز هیچ کشوری را در جهان نمی‌توان یافت که فساد در آن وجود نداشته باشد.

در این میان، برخی از کشورها که هم از دموکراسی بورژوایی برخوردارند و هم سطح رفاه در آن‌ها بالاتر است، از کمترین میزان فساد برخوردارند. جالب آن‌که در این کشورها که از جمله کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری نیز هستند فاصله‌ی طبقاتی نیز کمتر بوده و طبقه‌ی کارگر از رفاه بالاتری برخوردار است، کشورهایی همچون سوئد، فنلاند، نروژ، دانمارک، هلند و آلمان از آن نمونه هستند.

اما در سوی دیگر کشورهایی هستند که اگرچه دارای دموکراسی بورژوایی (پارلمانی) هستند، اما میزان فساد در آن‌ها بسیار بالاتر از کشورهای نام برده در بالا است. حتا در میان کشورهای اروپایی نیز هر چه از طرف شمال به سمت جنوب می‌رویم که میزان رفاه در میان کارگران کمتر است، میزان فساد و فاصله‌ی طبقاتی بیشتر می‌شود. بسیاری از کشورهای آسیایی

یک چهارم نقدینگی در دست ۶۰۰ نفرو ده هامیلیون در فقر و گرسنگی

قرار دارد و وقتی که همین حکومت نقش گسترده‌ای در اقتصاد دارد که بیش از هر چیز نتیجه‌ی درآمدهای نفتی است، تقابل برای چنگ انداختن بر این منابع اقتصادی نیز افزایش یافته و به‌نوبه‌ی خود بر فساد دولتی می‌افزاید.

حال در شرایطی که بحران در همه‌ی ابعاد چنین گسترده شده، طبیعی‌ست که تضاد بین گروه‌های قدرتمند در حاکمیت برای چنگ انداختن بر این منابع و غارت هر چه بیشتر آن نیز شدت بگیرد. در یک کلام هر چه نظام پوسیده‌تر می‌شود، کثافات آن نیز به همان میزان بیشتر به بیرون ریخته می‌شود. به همین دلیل است که در سال‌های اخیر شاهد فراگیرتر شدن فساد و شکل‌گیری اختلاس‌ها و دزدی‌هایی با رقم‌های نجومی می‌شویم و باز به همین دلیل است که فاصله‌ی طبقاتی در سال‌های اخیر شتابان افزایش یافته و گروه‌های هر چه بیشتری از مردم به زیر خط فقر رانده شده‌اند. بنابر این حاکمیت مناسبات سرمایه داری، وجود یک دیکتاتوری مذهبی، نقش دولت در اقتصاد، تعمیق بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مجموعه عواملی هستند که در شرایط کنونی منجر به افزایش فساد و تعمیق فاصله‌ی طبقاتی شده‌اند.

اما چه می‌توان کرد؟! واقعیت این است که این رژیم به‌رغم تمام دادوآله‌هایی که به راه انداخته، هیچ برنامه‌ی عملی برای مبارزه با فساد و نیز کاهش فقر ندارد. رژیم که ناتوان از حل بحران‌های اجتماعی بوده و در تضادهای درونی خود دست‌وپا می‌زند، ناتوان‌تر از آن است که بتواند راه‌حلی حتماً کوتاه مدت برای این معضلات داشته باشد، پس تنها چیزی که برای آن می‌ماند دادن وعده و دل‌خوش کردن مردم است، و البته که این هم چاره‌ای برای معضلات رژیم نخواهد بود. بیماری آن قدر عمیق شده که دیگر هیچ مسکنی درد را کاهش نمی‌دهد. تنها راه، عمل جراحی و خارج کردن غده از بدن بیمار جامعه است.

تنها در یک حکومت شورایی که مقامات دولتی فراتر از توده‌های مردم قرار ندارند و انتخاب کنندگان هر لحظه می‌توانند انتخاب شوندگان را خلع و کسان دیگری را انتخاب کنند، حکومتی که در آن انتخاب شوندگان از تمامی مزایای ویژه محروم شده و حقوقی معادل دستمزد متوسط یک کارگر دریافت می‌کنند، حکومتی که آزادی‌های وسیع سیاسی را بدون هیچ‌گونه قیدوشرطی تامین می‌کند، فساد دولتی ریشه‌کن خواهد شد.

در نمی‌آید چرا که همه آلوده به فساد هستند. هم اکنون صحبت از وجود بیش از سه هزار بورسیه‌ی غیرقانونی است که اقوام نزدیک وزاری علوم کابینه‌های احمدی‌نژاد یعنی زاهدی و کامران جزو همین بورسیه‌های غیرقانونی هستند و دولت مدعی‌ست که استیضاح وزیر به دلیل مطرح شدن این بورسیه‌های غیرقانونی است!! در واقع همان‌طور که گفته شد، اگر در ایران فساد نیز از پرده بیرون می‌افتد نتیجه‌ی تضادهای درونی حکومت است وگرنه کدام مقام حکومتی‌ست که دست‌اش به فساد آلوده نباشد؟! وقتی ولی‌فقیه خود بزرگترین فاسد است، طبیعی‌ست که این فساد تا پایین‌ترین بخش‌های اداری نیز نفوذ خواهد کرد.

دستگیری بابک زنجانی و امثال مه‌آفرید امیرخسروی نیز حاصل همین تضادها می‌باشد.

مه آفرید امیرخسروی را به شکلی غیرمعمول اعدام کردند. او بارها تهدید کرده بود که نام مقامات دولتی را که در این پروژه همراه او بوده‌اند، اعلام خواهد کرد اما هر بار او را با وعده‌ای ساکت کرده بودند. او سرانجام تنها چند روز پس از نوشتن نامه به خامنه‌ای اعدام گردید. فاضل خداداد، مه‌آفرید امیرخسروی و بابک زنجانی تنها عروسک‌هایی در دست این افراد قدرت‌مند هستند که مانند دستمال یک بار مصرف به راحتی در سطل آشغال انداخته می‌شوند. در مورد پرونده بابک زنجانی، انصاری از نمایندگان مجلس می‌گوید: "رسانه‌ای شدن پرونده بابک زنجانی به صلاح کشور نیست. حیثیت‌های پیش آمده نه در باره بابک زنجانی بلکه ممکن است درباره خیلی از اشخاص و شرکت‌ها و حتماً وابستگان مسئولان رده بالای کشور باشد. از این رو باید تدبیر کنیم که کشور ضرر نکند".

بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که شدت فساد و افزایش فاصله‌ی طبقاتی ارتباط مشخصی با سیستم سیاسی حاکم دارند. اما دومین مساله مهم رابطه‌ی فساد و افزایش فاصله‌ی طبقاتی با افزایش بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است.

در ابتدا باید بر نقش دولت در اقتصاد ایران نیز تاکید کرد. وقتی حکومت مافوق توده‌ها

و یا آمریکای جنوبی نمونه‌ی بارز حکومت‌هایی با دموکراسی بورژوازی هستند که دچار فساد بوده و در عین حال فاصله‌ی طبقاتی در آن کشورها بسیار زیاد است که برزیل و ماجراهای مربوط به برگزاری جام جهانی فوتبال یک نمونه‌ی آن است. بنابر این می‌توان به راحتی اثبات کرد که دموکراسی بورژوازی مانع فساد نیست، اگرچه وجود دموکراسی بورژوازی، به‌طور مثال آزادی نسبی مطبوعات، باعث می‌شود که برخی از فسادها عیان شده و به این گونه، تا حدودی فساد کنترل شده و از شدت و دامنه‌ی آن کاسته گردد.

اما در کشورهایی که از همین دموکراسی بورژوازی نیز برخوردار نیستند، فساد باز فراگیرتر و فاصله‌ی طبقاتی نیز عموماً بیشتر است که ایران یکی از این کشورهاست. در ایران تحت دیکتاتوری ولی‌فقیه که مانع هرگونه ابراز عقیده مخالف شده و از شکل‌گیری تشکلات مدنی و مستقل جلوگیری می‌شود، در ایرانی که آزادی احزاب تحمل نمی‌شود، فساد و فاصله‌ی طبقاتی ابعادی بی‌سابقه به‌خود گرفته است.

البته ناگفته نماند که حکومت مذهبی نیز خود عامل تشدید کننده‌ی فساد است. حق امام، خمس و زکات همه نام‌های مختلف رشوه در نظام اسلامی هستند. در همین مجلس اسلامی و هنگامی که مشخص شد برخی از نمایندگان مجلس در هیات مدیره‌های شرکت‌های وابسته به سازمان تامین اجتماعی جا خوش کرده و بسیاری از نمایندگان مجلس از رئیس این سازمان پول گرفته‌اند، باهنر نائب رئیس مجلس، خواستار پایان دادن به بحث‌ها شده و مدعی شد که رئیس مجلس هم از این پول‌ها به نمایندگان می‌دهد و نمایندگان این پول‌ها را برای مردم محتاج در حوزه‌های انتخابیه‌شان خرج می‌کنند، گویی که نمایندگان مجلس "سازمان خیریه" هستند!!! از سرمایه‌داران رشوه می‌گیرند و چون آخوند هستند می‌گویند در کار "خیر" مصرف می‌کنیم که شهرام جزایری تنها یک نمونه‌ی کوچک آن بود.

یک مثال ساده شاید گویای تفاوت در میزان فساد در کشورهای سرمایه‌داری باشد. وزیر دفاع آلمان حدود سه سال پیش مجبور به استعفا شد، دلیل آن نیز رو شدن این موضوع بود که بخشی از رساله‌ی دکترای وی رونویسی از کار دیگران و در واقع حاصل کار دیگران بوده است. اما در ایران مثل نخود و کشمش مدرک دکترای در جیب مقامات حکومتی ریخته می‌شود که نمونه‌های آن بسیار است و البته صدایی هم

زنده باد سوسیالیسم

بحران بیکاری و پدیده شغل دوم و سوم در ایران

کار کشور در شغل های دوم و بعضا سوم یکی از عواقب بحران رکود- توری جمهوری اسلامی است که هم اکنون به صورت یک تناقض آشکار، بر گریبان جامعه و مجموعه نیروی کار ایران چنگ انداخته است.

در کنار جمعیت وسیع بیکاری که اینک از مرز ۸ میلیون نیز گذشته است، نتایج بررسی بازار کار در ایران اما، از رشد پدیده ای به نام اشتغال به شغل دوم و سوم در جامعه خبر می دهد. طبق بررسی های موجود، هم اکنون ۲۸ تا ۳۰ درصد نیروی کار کشور، شغل دوم و عده ای نیز شغل سوم دارند. در همین رابطه، واحد مرکزی خبر به نقل از مسلم خانی، مدرس کارآفرینی جمهوری اسلامی در مصاحبه ای با رادیو اقتصاد اعلام کرد: علاوه بر آمار فوق که مربوط به شاغلان بخش های دولتی و غیر دولتی است، ۲۲ درصد نیروی کار هم اعلام کرده اند، تمایل دارند شغل دوم و سوم داشته باشند، اما این امکان برایشان فراهم نشده است.

اشتغال به شغل های دوم و سوم، همان تناقض تلخی ست که در پی تشدید روزانه تورم و به دنبال آن تهی تر شدن بیش از پیش سفره کارگران و جمعیت وسیعی از توده های مردم ایران، جامعه و نیروی کار کشور بدان گرفتار شده اند. تناقضی که ریشه در اقتصاد بحران زده جامعه دارد، بحرانی که دود آن تماما به چشم کارگران و توده های زحمتکش ایران می رود. بحرانی که روز بروز عرصه را بر اکثریت مطلق توده های مردم ایران تنگ تر و سفره هایشان را نیز تهی تر ساخته است. بحرانی که در بطن خود از یک طرف رکود و به دنبال آن بیکاری میلیونی را بر جامعه تحمیل کرده و از طرف دیگر، با تشدید روزافزون تورم و گرانی و ظاهر شدن چهره کریه فقر بر سفره مردم ایران، آنان را به سمت اشتغال به شغل دوم و سوم کشانده است.

وقتی تورم و غول گرانی به صورت روزانه عرصه را بر کارگران و توده

های مردم ایران تنگ و تنگ تر می کند، وقتی اکثریت قریب به اتفاق نیروی کار ایران، چه آنها که بیکارند و چه آنهایی که کار می کنند به طور جدی با بحران معیشتی و عدم تامین معاش خود و خانواده شان مواجه هستند، پیدا کردن راهی برای برون رفت از این فلاکت موجود، اولین دغدغه آحاد جامعه است. لذا، اولین تلاش و اقدام بخشی از نیروی کار ایران جهت برون رفت از فقر و فلاکتی که جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل کرده است، کشیده شدن به سوی شغل های دوم و سوم است. اشتغال به شغل های دوم و بعضا سوم اگر چه در گام نخست پرکننده گوشه ای از سفره خالی و روزنه ی امیددی جهت تامین معاش بخشی از نیروی کار است، اما، رشد این پدیده با وجود بیش از ۸ میلیون نیروی بیکار در جامعه، عملا راه ورود بخشی از همان نیروی عظیم ارتش بیکاران به اشتغال اول را مسدود ساخته و خود عاملی جهت تشدید و افزایش بیکاران در جامعه می شود.

بر کسی پوشیده نیست کارگران، کارمندان و یا هر مزد و حقوق بگیر دیگری که به اشتغال در شغل دوم و سوم روی می آورند، ابتدا به ساکن در فکر تامین معاش و پر کردن گوشه ای از هزینه های سرسام آور زندگی روزانه خود و خانواده شان هستند تا از فلاکتی که حکومت اسلامی بر آنان تحمیل کرده، رهایی یابند. چرا که با توجه به تورم و گرانی موجود در جامعه، اشتغال به یک شغل و درآمد حاصل از آن به معنای تهی تر شدن باز هم بیشتر سفره کارگران و دیگر مزدبگیران کشور است. لذا، راه برون رفت از فلاکت نداری و عدم تامین معاش، کشیده شدن به سمت شغل دوم و سوم است که در پیچ ای جهت ادامه حیات برای بخش وسیعی از نیروی کار ایران است.

اگر صرفا به همین آمار رسمی ارائه شده از طرف مسلم خانی، مدرس کارآفرینی جمهوری اسلامی اکتفا کنیم، دست کم ۵۲ درصد نیروی کار کشور

که هم اکنون مشغول به کار هستند با درآمد حاصل از شغل اول قادر به تامین معاش خود و خانواده شان نیستند. حال اگر به آمار فوق، تعداد بیکاران کشور نیز اضافه گردد، با یک حساب سرانگشتی می توان بار درد و رنجی را که جمهوری اسلامی بر کلیت کارگران و توده های میلیونی ایران تحمیل کرده است، دریافت. اشتغال به کار دوم و سوم اگرچه در ابتدای امر گامی برای تامین معاش و پر کردن گوشه ای از سفره خالی مجموعه مزدبگیران جامعه است، اما در بطن خود ظلم مضاعفی ست که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بر نیروی کار ایران روا داشته است.

کارگر، کارمند و یا هر مزدبگیر دیگری که به کاری مشغول است، به جای اینکه پس از ۸ ساعت کار و خستگی روزانه به خانه اش باز گردد و ساعتی را در کنار خانواده خود استراحت کند، از اینکه مجبور می شود برای تامین معاش، اجاره مسکن، تحصیل فرزندان، دارو، درمان و تامین ده ها هزینه دیگر زندگی به اشتغال در شغل های دوم و سوم روی آورد، تا بدین وسیله روزنه امید به فردا و ادامه حیات را در چهار دیواری خانه و کاشانه اش زنده نگه دارد، تنها به خود ظلم نمی کند؛ او در این ظلم تحمیل شده از طرف جمهوری اسلامی، علاوه بر سستی که بر جسم و جان خود روا می دارد، علاوه بر اینکه همسر و فرزندانش پس از فراغت کار اول از بودن در کنار او محروم می شوند، با اشتغال به کار دوم و سوم عملا جای اشتغال یک نیروی بیکار در جامعه را نیز می گیرد و این صرفا یک وجه بحران فوق است.

علاوه بر این، هر نیروی انسانی با اشتغال به کار دوم و سوم، از یک سو به دلیل وجود کثرت نیروی بیکاران در جامعه و از سوی دیگر به دلیل حرص و آز صاحبان سرمایه و نیز در فقدان یک قانون کار مدافع حقوق کارگران، عملا مجبور می شود به استثمار شدیدتر و پذیرش هرگونه شرایط غیر انسانی کارفرما تن دهد، تا بتواند شغل دوم و سوم خود را حفظ کند. این اما، نیمی از معضل جامعه و نیروی کار ایران در

بحران بیکاری و پدیده شغل دوم و سوم در ایران

روند بحران بیکاری و توامانی آن با پدیده شغل دوم و سوم است. نیمه دیگر این بحران که تأثیرات مخرب تری در میان مجموعه نیروی کار کشور می گذارد، تأثیر گذاری اشتغال به شغل دوم و سوم در روند افزایش بیکاری در کلیت جامعه، تراکم ارتش ذخیره کار و ایجاد رقابت میان نیروی کار شاغل و نیروی بیکار در کشور است. پدیده ای که جمهوری اسلامی با تحمیل وضعیت موجود به کارگران و توده های مزد بگیر ایران تاکنون بیشترین منفعت را از آن برده و در آینده هم خواهد برد.

واضح است که در یک جامعه سرمایه داری و به طور اخص در حکومت اسلامی با ماهیت دیکتاتوری عریان مذهبی که کارگران و مجموعه مزدبگیران ایران از حق هرگونه تشکل مستقل محروم هستند، وحدت طبقاتی مجموعه نیروی کار ایران اعم از کارگران مشغول به کار و کارگران بیکار تا چه حد حائز اهمیت است. در وضعیت موجود و در پی بحران عظیم بیکاری و توامانی آن با پدیده شغل دوم و سوم، بدیهیست که سرمایه داران و کل رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران حداکثر تلاش خود را برای ایجاد رقابت و دودستگی در صفوف کارگران بیکار و کارگران دوشغله و سه شغله به عمل آورند تا در عین تشدید استثمار کارگران، مانع اتحاد طبقاتی آنان شوند و بعضاً کارگران دوشغله یا سه شغله را مسبب بیکاری کارگران بیکار قلمداد کنند. اما مجموعه نیروی کار ایران و به طور اخص کارگران پیشرو و فعالان کارگری ترفندهای سرمایه داران را می شناسند. کارگران آگاه و پیشرو می دانند که سرمنشأ تمام معضلات اجتماعی و نابسامانی های موجود، نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی است. نظامی که خود به وجود آورنده همه مشکلات و نابسامانی های جامعه است و بحران بیکاری و توامانی آن با پدیده شغل دوم و سوم نیز، تنها گوشه ای از ارمغان زمام داری این نظام مستبد، ارتجاعی و ضد کارگری در ایران است.

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

روز سه شنبه ۱۴ مرداد، سازمان اطلاعیه ای با عنوان " جنایت جمهوری اسلامی، اینبار در زندان شهر کرد" انتشار داد.

در این اطلاعیه به وقوع آتش سوزی روز دوشنبه ۱۳ مرداد در زندان شهر کرد و کشته شدن ۱۲ زندانی اشاره شده و از جمله چنین آمده است "طی روزهای پیش از وقوع آتش سوزی، زندانیان زندان شهر کرد در اعتراض به شرایط اسفبار این زندان دست به اعتصاب زدند. رییس زندان، به جای پاسخگویی به خواست های زندانیان عده ای از آنان را به صورت غیر انسانی تنبیه و مجازات نمود. به دنبال اقدامات تنبیهی رییس زندان، سایر زندانیان زندان شهر کرد به نشانه اعتراض به اقدامات جنایتکارانه رییس زندان، الیسه و تشک های زندان را جمع آوری و آتش می زدند. پس از این حادثه، زندانبانان نسبت به قفل کردن درهای اصلی زندان اقدام کرده و مانع هر گونه امداد رسانی به داخل زندان می شوند" اطلاعیه سپس می افزاید، "به رغم حضور آتش نشانی این شهر در محوطه زندان، رییس زندان اما، به بهانه فرار زندانیان، از دستور تخریب دیوار زندان جهت امداد رسانی واحدهای آتش نشانی شهر کرد به زندانیان گرفتار در آتش و دود امتناع می ورزد. بدین سان تعداد ۱۲ نفر از زندانیان زندان شهر کرد بی آنکه راه گریزی داشته باشند، در میان شعله های آتش سوخته و یا به دلیل خفگی جان خود را از دست دادند. علاوه بر ۱۲ نفر کشته، تعداد زیادی از زندانیان نیز دچار سوختگی و دودگرفتگی شده که جهت مداوا به بیمارستان کاشانی شهر کرد منتقل گشته اند" اطلاعیه در ادامه به جنایات رژیم جمهوری اسلامی اشاره نموده و می نویسد: "این رژیم، طی بیش از ۳۵ سال حاکمیت منفور خود، تا آنجا که در توانش بوده با شکنجه، اعدام و کشتارهای دسته جمعی زندانیان را به کام مرگ فرستاد و آنجا هم که در مقابل افکار عمومی و بحران های درونی خود قادر به قتل عام مستقیم زندانیان نیست، با حذف حداقل امکانات زندان و محروم ساختن زندانیان از درمان، دارو و بهداشت، مرگ تدریجی را بر آنان تحمیل می کند و در مواردی همانند زندان رشت در روزهای پایانی اسفند ۶۱ و زندان شهر کرد با فراهم ساختن زمینه های آتش سوزی در زندان، زندانیان را به کام مرگ کشانیده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) جمهوری اسلامی و مسئولان زندان شهر کرد را مسبب اصلی این جنایت فجیع می داند. سازمان فدائیان (اقلیت)، ضمن همدردی با خانواده های قربانیان آتش سوزی زندان شهر کرد، تنفر و انزجار شدید خود را از قتل و کشتار زندانیان بی دفاع ابراز می دارد."

**رژیم جمهوری اسلامی
را باید با یک
اعتصاب عمومی سیاسی
و
قیام مسلحانه برانداخت**

بشریت مترقی باید با این پدیده ضدبشری تعیین تکلیف کند

فلسطین را به زور اشغال می‌کند. فلسطینی اما تن به اشغال نمی‌دهد، در برابر زور مقاومت می‌کند و مبارزه با اشغال‌گر و برای بیرون راندن آن از سرزمین اشغالی به جزئی از زندگی وی تبدیل می‌شود. چنین است که مقاومت در برابر زور و اشغال‌گری و مبارزه برای تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی، به میراثی که نسل‌اندر نسل به هر فلسطینی انتقال یافته تبدیل می‌شود.

مردم ستم‌کشیده فلسطین و کل جهان شاهد این واقعیت بوده‌اند که رژیم نژادپرست اسرائیل، هیچ‌گاه حتا در حرف، حاضر نشده است یک کشور و دولت مستقل فلسطینی را به رسمیت بشناسد. دولت صهیونیستی اسرائیل در جریان مذاکرات خود با طرف فلسطینی، هرگز به عنوان یک طرف برابر برخورد نکرده و اصل تساوی حقوقی دوطرف در این مذاکرات جایی نداشته است. دولت اسرائیل در حین مذاکره برای "صلح" همواره جنگ و تهاجم دیگری را تدارک دیده است. در تمام طول این مذاکرات به سیاست‌های نژادپرستانه خود، دیوارسازی، جداسازی و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین ادامه داده و بر سر استراتژی خود یعنی کوچ‌دادن اجباری مردم فلسطین، پاکسازی قومی و اشغال کامل سرزمین فلسطین، ایستاده است. تجربه تمام دوران موجودیت اسرائیل نشان داده است که دولت اسرائیل مطلقاً نمی‌خواهد با صلح و آشتی در کنار یک دولت و کشور فلسطینی باشد. انعطاف مردم فلسطین و سازمان‌های سیاسی آن، چه اکنون در دوره محمود عباس و چه در دوره یاسر عرفات برای ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی از طریق مذاکره و جنب‌رضایت اسرائیل، نشان داد که چنین تلاش‌هایی اگرچه گاه می‌تواند دستاوردهایی نیز به همراه داشته باشد، اما از آنجا که طرف مقابل، از ریشه با ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی مخالف است، اهل هیچ‌گونه توافقی در این زمینه نیست و هر بار به بهانه‌ای آن را برهم می‌زند، این تلاش‌ها به نتایج مطلوب نرسیده و نخواهد رسید.

خواست مبرم و فوری مردم غزه در حال حاضر، آتش‌بس و عقب‌نشینی بی‌درنگ نیروهای نظامی اسرائیل و پایان محاصره غزه است! ارسال فوری کمک‌ها و امکانات دارویی و پزشکی و غذایی، بازسازی اماکن ویران شده و آزادی اسرای که اخیراً بازداشت شده‌اند از خواست‌های دیگر مردم غزه است. گرچه بامیان جی گری مصر، سرانجام از روز سه شنبه ۱۴ مرداد یک آتش بس سه روزه اعلام شده است با این‌همه هیچ اعتمادی به دولت اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل وجود ندارد. مردم فلسطین از جمله

مردم غزه، دشمن صهیونیست را خوب می‌شناسند و این را به تجربه دریافته‌اند که اسرائیل ولو آن‌که تحت فشار افکار عمومی امروز آتش‌بس را بپذیرد و نیروهای نظامی خود را از غزه خارج سازد، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که فردا دست به عمل جنایت‌کارانه مشابهی نزند! فلسطینی با گوشت و پوست و خون این را دریافته است که دولت نژادپرست و صهیونیست اسرائیل از جنایت علیه فلسطینیان، از توسعه اشغال‌گری و از تلاش برای محو فلسطین دست برنمی‌دارد.

بنابراین راهی جز ادامه مبارزه برای مردم فلسطین باقی نمی‌ماند. آنچه را که به زور از مردم فلسطین گرفته شده است بایستی به زور پس‌گرفته شود. جز اتحاد و هماهنگی همه سازمان‌ها و نیروهای مقاومت فلسطینی، بسیج توده‌های مردم فلسطین در غزه و کرانه‌غربی، تسلیح عمومی و مبارزه بی‌امان و تا به‌آخر، هیچ راه دیگری وجود ندارد. هم پای این مبارزه البته وظیفه همه فلسطینیان آواره و ساکن سایر کشورها، همه کارگران و زحمت‌کشان کشورهای عربی، همه سازمان‌های انقلابی و آزادی‌خواه جهان به‌ویژه کارگران و زحمت‌کشان و روشن‌فکران اسرائیل است که یاری رسان جنبش آزادی‌خواهانه و حقط‌طلبانه مردم فلسطین باشند، از مقاومت آن‌ها در برابر اشغال‌گری و از مبارزه آن‌ها برای تشکیل یک دولت و کشور آزاد و مستقل فلسطین حمایت کنند. دولت اسرائیل باید به مرزهای سال ۱۹۴۷ باز گردد، پاکسازی قومی مردم فلسطین فوراً باید متوقف شود و بشریت مترقی باید با این پدیده ضدبشری تعیین تکلیف کند.

حمایت از مردم فلسطین، حمایت از مقاومت و جنبش آزادی‌خواهانه مردم فلسطین به معنای حمایت از سازمان حماس نیست. این درست است که حماس علیه اسرائیل مبارزه می‌کند، اما این موضوع به خودی خود روشن است که هر مخالفتی با اسرائیل و صهیونیسم یا امپریالیسم یا حتا جنگ و درگیری با آن، لزوماً از موضع ترقی‌خواهی و پیشرو نیست. همچنین "مقبولیت" نسبی حماس در بین افشاری از مردم و برخورداری این جریان از پایگاه نسبی توده‌ای در غزه- البته در شرایط بسته ای که

در آن جاحاکم است- نیز مطلقاً به معنای حقانیت یا مترقی بودن این جریان نیست. حماس یک جریان مذهبی و ارتجاعی است. بنابراین هیچ جای بحثی در مورد حمایت از حماس نمی‌تواند در میان باشد و نیست. بحث بر سر حمایت از مقاومت مردم فلسطین است. مقاومت مردم فلسطین اگر بخواهیم حتا از زاویه حضور سازمان‌های فلسطینی در جنبش مقاومت فلسطین به مساله نگاه کنیم، مقاومت فلسطین دربرگیرنده مجموعه‌ای از گروه‌های مبارز فلسطینی است و نه فقط حماس. نکته مهم‌تر و اساسی‌تر اما مبارزه و مقاومت مردم فلسطین است، همبستگی با این مقاومت و حمایت از مبارزه مردم برای آزادی و ایجاد کشور مستقل فلسطین. این مقاومت و مبارزه تاریخی مربوط به امروز نیست و هیچ ربطی به حماس ندارد، بلکه سرمنشأ آن اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌هاست. زمانی که هنوز حماسی وجود نداشت این مبارزه و مقاومت وجود داشت و اگر که حماس هم نبود شود، این مبارزه و مقاومت وجود خواهد داشت. بنابراین مرکز توجه همه ما باید مردم فلسطین خواه در غزه یا کرانه‌غربی، یاری رسانی به مبارزه انقلابی آن‌ها علیه اشغال و صهیونیسم و حمایت بی‌چون و چرا از خواست تاریخی آن‌ها یعنی تشکیل دولت و کشور مستقل فلسطین باشد. دولتی آزاد، دموکراتیک و سکولار!

زیرنویس‌ها:

۱ - خیرگزاری تسنیم روز یکشنبه ۱۲ مرداد به نقل از رویترز در این باره نوشت: ارتش اسرائیل طی بیانیه‌ای اعلام کرد، مشخص شد که "هادارگلدین" ۲۳ ساله، سربازی که اسرائیل بیم آن داشت روز جمعه توسط حماس ربوده شده باشد، در عملیاتی در جنوب غزه کشته شده است.

۲ - آمالیک: نوادگان (Esau) اشعیا که نام خود را به (Amalecites) عمالقه تغییر دادند، قبیله‌ای بیابان‌گرد در صحرای نقب (واقع در فلسطین تاریخی). در تورات آمده است که اینان راه را بر عبرانیان که از مصر می‌آمدند گرفتند، اما شانول و داوود آن‌ها را مغلوب نمودند. (شالومیت آلونی). کشتار یک جمعیت انبوه زیر پوشش درست‌کاری - چهل مقاله از یهودی تباران ضد استعمار فلسطین - انتشارات اندیشه و پیکار)

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران

یادداشت‌های سیاسی

ازدواج کودکان، خشونت علیه کودکان و زنان است

خواندن یک صیغه طولانی مدت و به عبارتی ۹۹ ساله، دو طرف به عقد یکدیگر درمی‌آیند. ازدواج‌های ثبت شده در سازمان ثبت احوال، ازدواج‌های قانونی و رسمی محسوب می‌شوند، زیرا در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، سن تعیین شده برای ازدواج دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال است. البته در قوانین جمهوری اسلامی برای ازدواج دختران زیر ۱۳ سال نیز راه‌هایی پیش‌بینی شده است و آن وجود ۳ شرط "اذن ولی"، "مصلحت طفل" و "اجازه دادگاه" است. ۳ شرطی که نه تنها هیچ‌گونه مانعی بر سر راه ازدواج کودکان زیر ۱۳ سال قرار نمی‌دهد، بلکه ازدواج کودکان زیر ۱۳ سال را قانونی و میسر می‌سازد. کیست که نداند این "ولی" است که کودک را به ازدواج وامی‌دارد. کیست که نداند، ازدواج کودک، طبق تمام پژوهش‌های پزشکی، روانشناسانه و اجتماعی جهانی نه تنها هیچ مصلحتی برای کودک در بر ندارد، بلکه تأثیرات جسمی و روانی زیان‌باری بر کودک می‌گذارد. و سرانجام کیست که نداند آخوندها و قضات جمهوری اسلامی در صدور مجوز برای ازدواج کودکان زیر ۱۳ سال، تردیدی به خود راه نمی‌دهند. طبق بررسی‌های انجام شده، فقر مهم‌ترین عاملی است که خانواده‌ها را وامی‌دارد تا کودکان خود را شوهر دهند یا به عبارتی دیگر بفروشند. اکثر این عروسان خردسال، متعلق به خانواده‌هایی هستند که با فقر و محرومیت روبرویند. از این‌رو، دختران خود را در خردسالی شوهر می‌دهند تا با کم کردن یک نان‌خور، هم از هزینه خانوار کم کنند و هم شاید با گرفتن پولی، زندگی خود را کمی سامان دهند. الگوی ازدواج کودکان در کشور نیز این نظریه را تأیید می‌کند. آمار این ازدواج‌ها معمولاً در حاشیه شهرهای بزرگ، شهرهای کوچک و روستاها، یعنی در مناطق فقیرنشین، بیش‌تر است. طبق بررسی‌های سال ۸۹، حدود ۷ هزار و ۲۰۰ ازدواج کودک ۱۰ تا ۱۴ ساله در سیستان و بلوچستان، ۵ هزار و ۲۰۰ ازدواج در استان خوزستان، ۲ هزار و ۶۰۰ ازدواج در استان آذربایجان شرقی ثبت شده است. در استان تهران نیز ۱۲۰۰ کودک ازدواج کرده‌اند. امروزه خرید و فروش کودکان در قالب ازدواج گریبانگیر خانواده‌های فقیر است. برای مثال ۷۲ درصد از زنانی که اقدام به فرار از خانه کرده و در اورژانس‌های اجتماعی بهزیستی استان تهران در سال‌های ۸۱ و ۸۲ پذیرش شده بودند، دخترانی ۱۱ تا ۱۷ ساله بودند. اگر فقر بزرگترین و مهم‌ترین عامل ازدواج کودکان به شمار می‌آید، اما علل دیگر را باید در دیدگاه مردسالارانه، نابرابری‌های جنسیتی و سنت‌های عقب‌افتاده جست. در جامعه‌ای که

کودک، جزو مایملک پدر محسوب می‌شود؛ در جامعه‌ای که به علت سلطه دیدگاه مردسالارانه، انواع اشکال خشونت علیه زنان، امری عادی تلقی می‌شود، در جامعه‌ای که قوانین، سنت‌های عقب‌افتاده را تثبیت و نهادینه می‌کنند؛ در جامعه‌ای که قوانین زن‌ستیزانه و مذهبی‌اش، زن را نیمه انسان دانسته و آنان را از بسیاری از حقوق انسانی‌شان محروم می‌کنند، پدیده‌ی ازدواج کودکان تعجبی بر نمی‌انگیزد. طبق قوانین جمهوری اسلامی، یکی از شروط ازدواج کودک، "مصلحت طفل" نام برده شده است. پژوهش‌های علمی در تمامی جهان ثابت می‌کنند که ازدواج در خردسالی نه تنها با هیچ یک از "مصلحت‌های طفل" انطباق ندارد، بلکه نمونه بارز خشونت علیه کودک و در مورد عروسان خردسال، خشونت علیه زنان، است. خشونت‌های پیامدهای ویران‌گری برای جسم و روان کودک دارد. آسیب‌های ناشی از عدم آمادگی جسمی و روانی کودکان برای رابطه جنسی، پذیرش مسئولیت‌های زندگی زناشویی، بارداری و بچه‌داری، هیچ‌گاه در طول عمر این دخترکان ترمیم نمی‌شوند. کودکانی که، بسیاری‌شان، هنوز آلت جنسی‌شان برای رابطه جنسی رشد کامل را نیافته، کودکانی که از نظر روانی برای رابطه جنسی آمادگی ندارند، کودکانی که خود هنوز نیاز به مراقبت دارند، چه بسا با بارداری زودهنگام، سلامت جسمانی‌شان به خطر می‌افتد و اگر خود و کودک‌شان جان به در برند، بایستی مسئولیت تربیت و پرورش کودک دیگری را بر عهده گیرند؛ کودکانی که خود از تحصیل و مهارت‌آموزی و کسب استقلال مالی بی‌بهره‌اند، کودکانی که بر اثر بی‌تجربگی امکان دفاع و مقابله با خشونت‌های جنسی و خانگی و اجتماعی را ندارند، چگونه می‌توانند یک زندگی سالم داشته باشند و فرزندی سالم از نظر روانی و جسمی به بار آورند. و این سرنوشتی‌ست بسیار محتمل برای فرزندان این عروسان خردسال. و این چرخه همچنان استمرار می‌یابد. چرخه‌ای که با ادامه سلطه جمهوری اسلامی، گریزی از آن نیست. همان‌گونه که گفته شد، ازدواج کودک منحصر به ایران نیست و پدیده‌ایست چند بُعدی که محور آن نیز رویکردی چند بُعدی را می‌طلبد. اما با گذشت هر روز از عمر جمهوری اسلامی، نه تنها امیدی به بهبودی اوضاع نیست، بلکه با گسترش هر چه بیش‌تر فقر، با تشویق و حفظ و تثبیت سنت‌های عقب‌افتاده و قوانین دینی و زن‌ستیزانه‌ی جمهوری اسلامی و با تثبیت و تعمیق فرودستی زنان، هر روز ابعاد وسیع‌تری به خود خواهد گرفت و کودکان بیش‌تری را قربانی خواهد کرد. اغراق نیست اگر گفته شود، با ادامه حیات این رژیم‌ی که مصایب اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متعدد و همه‌جانبه‌ای را برای توده مردم رقم زده است، آینده‌ای تاریک و اندوهناک در انتظار میلیون‌ها کارگر و زحمتکش و فرزندان آنان است. آینده‌ای که تنها راه اجتناب از آن، سرنگونی هر چه زودتر این رژیم و برقراری حکومتی‌ست برخاسته از مردم. حکومتی که با این پدیده و سایر معضله‌های اجتماعی و اقتصادی در همه ابعادشان مبارزه‌ای واقعی را آغاز کند و رفاه و شادی را برای توده مردم به ارمغان آورد.

"ارتقای شغلی" زنان کارمند شهرداری به زنان "خانه‌دار"

خبر تفکیک جنسیتی در شهرداری تهران، این روزها سرنیتز بسیاری از روزنامه‌ها و سایت‌های اینترنتی شده است و نظرات موافق و مخالف زیادی را حتا در درون هیئت حاکمه برانگیخته است. خبر از این قرار است که طبق دستور جلسه محرمانه‌ای، شهرداری تهران، در ۲۱ اردیبهشت، تمامی مدیران ارشد و میانی واحدهای شهرداری را موظف کرد ظرف یک ماه برای سمت‌هایی مانند مسئول دفتر، اپراتور، تایپیست، منشی و... که در محدوده دفتر مدیران اشتغال دارند، صرفاً از کارمندان مرد استفاده کنند. موافقان این طرح، از نمایندگان مجلس، وزیر دادگستری، امام جمعه موقت تهران، گرفته تا مسئولان ریز و درشت جمهوری اسلامی، طبق معمول منت بر سر زنان گذاشته و اجرای این طرح را "احترام به کرامت زن"، "حفظ ارکان خانواده"، "ارتقای شغلی"، "رفاه حال خانم‌ها"، "افزایش بازدهی کار" و مزخرفات دیگری از قبیل "غیرت دینی" نامیدند. و تقریباً همه آنان خواهان گسترش آن به سایر دستگاه‌ها و نهادها شدند. اکثر مخالفان این طرح، به ویژه مسئولین رژیم گرچه هیچ یک با تفکیک جنسیتی مخالفتی نداشته و ندارند، اما بسیاری آن را طرحی غیرکارشناسانه، ناکارآمد، عملی سیاسی از سوی قالیباف و تلاش وی برای یافتن پایگاه سیاسی جدید در میان اصول‌گرایان خواندند. آن‌چه موضوع را داغ‌تر کرد و عده‌ای را به وجد آورد، نامه‌ی محمدتقی حسینی، قائم مقام وزیر کار در امور بین‌الملل به شهرداری تهران بود. در این نامه از شهرداری تهران خواسته شده این بخشنامه لغو شود و آن را خلاف کنوانسیون‌های بین‌المللی کار از جمله کنوانسیون عدم تبعیض در اشتغال و حرفه دانست. انتشار این نامه با عکس‌العمل‌های تندى از سوی قالیباف و همفکران وی روبرو شد و وزارت کار متهم به "بی‌غیرتی دینی" شد و اعلام شد که چنین بخشنامه‌ای وجود خارجی ندارد. شدت این حملات به گونه‌ای بود که علی ربیعی مجبور شد در یادداشتی به تاریخ ۱۲ مرداد، عقب‌نشینی کرده و توضیح دهد که در نامه وزارت کار، اشاره‌ای به تفکیک جنسیتی نشده و "صرفاً بر الزام از عدم ممانعت زنان از احراز برخی مشاغل" تأکید شده است. در پایان این یادداشت، اما روشن می‌شود که تنها نگرانی وزارت کار آن است که: "تصمیمات درون دستگامی به نحوی اتخاذ شود تا بهانه به دست بدخواهان و تفرقه‌افکنان ندهد." به عبارت دیگر، وزارت کار دولت روحانی، مخالفتی با تفکیک جنسیتی ندارد، اما بهتر است بدون جار و جنجال و صدور بخشنامه انجام شود. گواه آن نیز مصاحبه رحیم عباسی، مسئول اتحادیه کارگران شهرداری تهران با خبرگزاری ایلنا است. وی در این مصاحبه می‌گوید: "در شهرداری تهران هیچ کار غیر قانونی انجام نشده است. وزارت کار در حالی به این اقدام اعتراض

یادداشت‌های سیاسی

"ارتقای شغلی" زنان کارمند
شهرداری به زنان "خانه‌دار"

کرده که در بسیاری از ادارات این وزارتخانه کارکنان زن جا به جا شده و کارکنان مرد جای آن‌ها را گرفته‌اند.

البته تبعیض جنسیتی به ویژه در شهرداری تهران امر تازه‌ای نیست. از اسفند ماه گذشته در روزنامه "همشهری" که زیر مجموعه شهرداری تهران است، فشار بر زنان روزنامه‌نگار، از کنترل حجاب و ارتباط با جنس مخالف در محل کار گرفته تا پرسوجو در مورد سفرهای خارجی زنان روزنامه‌نگار افزایش یافته بود و دو نفر از زنان خبرنگار این روزنامه از قول مهدی ذاکری، مدیر عامل مؤسسه همشهری نقل کرده‌اند که او از تعداد بالای زنان انتقاد کرده و خواستار کاهش حضور آنان در همشهری شده بود.

قالیباف و مسئولین شهرداری مدعی‌اند زنان در شهرداری "نقش‌آفرین" هستند، ۱۰ درصد پست‌های مدیریتی در اختیار زنان است و تبعیض جنسیتی در شهرداری وجود ندارد. طبق آخرین آمار ارائه شده از مجموع ۵۹ هزار کارمند شاغل در شهرداری تهران تنها ۹ هزار و ۷۰۰ هزار نفر زن هستند.

یکی از زنان کارمند شهرداری نیز به "روز" می‌گوید: "علاوه بر جداسازی زنان و مردان که در آسانسورهای برخی سازمان‌ها هم دیده می‌شود بحث ما بر سر تبعیضی است که وجود دارد، یعنی زنان در شهرداری جای کمی برای پیشرفت دارند. ضمن این که این محدودیت برای زنان مجرد خیلی بیشتر است... همکار آقای دارم که ده سال پیش با من پا به سازمان گذاشت، نه بیشتر از من کار کرد و نه بیشتر از من تحصیلات دارد، الان او مدیر شده و حقوقش دو برابر من است، من اما فقط یک پله بالا رفته‌ام". در مورد ادعای "ارتقای شغلی" زنان نیز همین کارمند شهرداری می‌گوید: "تا آنجا که من می‌دانم اخراجی صورت نگرفته، اما جا به جایی چرا، خیلی از زنانی که در دفاتر مدیران مشغول به کار بودند وارد واحدهای دیگر شده‌اند، اما عملاً کاری برای انجام دادن ندارند و در ادارات و واحدهای دیگر نشسته‌اند."

با توجه به زن‌ستیزی جمهوری اسلامی و تلاش وی برای اخراج زنان از محیط‌های کار، تعجیبی ندارد پس از فرو نشستن این جنجال‌ها، این زنان به علت بیکاری، نیروی مازاد بر احتیاج، شمرده شده، بازخرید، بازنشسته و اخراج شوند و حتا این امر به منشی‌ها و تایپیست‌ها محدود نشده و دامن‌گیر همان ۱۰ درصد مدیر ادعایی شهرداری نیز بشود. زیرا یکی از دلایلی که برای اجرای این طرح نام برده شده است، ساعات کار طولانی مدیران و در نتیجه ساعات کار طولانی مدیران دفتر و منشی‌ها و تایپیست‌هاست.

این پرسش مطرح است، در شرایطی که رفع مسایلی چون ترافیک، آلودگی هوا و توسعه‌ی

مراکز فرهنگی و تفریحی شهری، بهبود و گسترش خدمات شهری و بسیاری مطالبات دیگر، از مطالبات مهم مردم از شهرداری است، چرا شهردار تهران پس از ۹ سال به فکر تفکیک جنسیتی افتاده و چه هدفی را از اجرای این طرح دنبال می‌کند؟ اگر از استدلال‌های مذهبی، قرون وسطایی، و خشک‌مغزانه‌ی دست اندرکاران رژیم در مورد "حجاب" و "عفت‌کن"، "غیرت دینی" و "کرامت زن" بگذریم، در پاسخ به این پرسش باید به چند نکته‌ی واقعی اشاره کرد.

نکته اول: تفکیک جنسیتی از جنبه‌های بارز زن‌ستیزی جمهوری اسلامی از همان اوان قدرت‌گیری بوده است. در برهه‌های زمانی مختلف سردمداران رژیم کوشیده‌اند این طرح را در ادارات دولتی، در دانشگاه‌ها و مدارس، در وسایل حمل و نقل عمومی، در اماکن تفریحی، در صف‌های خرید و در یک کلام در تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی ایران پیاده کنند.

اگر این طرح در برخی از زمینه‌ها، مانند وسایل حمل و نقل عمومی یا صف‌های خرید، یا حتا در برخی از دانشگاه‌ها، امکان اجرایی داشته است، اما به دلایل مختلف در بسیاری از زمینه‌های دیگر به دلایل اقتصادی و عملی امکان اجرا نیافته است. یکی از این زمینه‌ها، ماهیت به هم‌پیوسته و تفکیک‌ناپذیر رابطه کاری در محیط‌های کار است. جمهوری اسلامی می‌تواند استخدام زنان در ادارات دولتی را محدود یا ممنوع کند، کاری که در عمل انجام می‌دهد، اما نمی‌تواند از این نیروی کار ارزان در تمامی سطوح اقتصادی جامعه چشم‌پوشی کند. از بعد اقتصادی چشم‌پوشی از نیروی کار زنان، به معنای چشم‌پوشی از نیروی کار ارزان است. از بعد اجتماعی، شرایط اجتماعی جامعه ایران و مقاومت زنان چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. از بعد سیاسی و بین‌المللی این کار با مقاومت و اعتراض‌های داخلی و خارجی روبرو می‌شود.

نکته دوم: موافقان این طرح، بنا به دیدگاه مذهبی و مردسالارانه‌ی خود، بر "کرامت بانوان" و "حفظ ارکان خانواده" و "فرصت کافی بانوان برای رسیدگی به وظیفه مادری و همسری" تأکید دارند. در نتیجه می‌توان این طرح را در پیوند و راستای "طرح تعالی جمعیت و خانواده" دانست. طرحی که می‌کوشد زنان را از بازار کار به کنج خانه‌ها براند، از نقش‌های اجتماعی آنان فروکاسته و آنان را به خدمتگزاران مردان و فرزندآوران و پرستاران بچه تبدیل کند.

نکته سوم: طبق آخرین آمارگیری نیروی کار (سال ۱۳۹۲) نرخ مشارکت اقتصادی زنان در سال ۱۳۸۸ حدود ۱۶ درصد بود که اکنون به ۱۲ درصد کاهش یافته است. در حالی که نرخ مشارکت اقتصادی زنان (بر اساس آمار سال ۲۰۱۳ بانک جهانی) در افغانستان و پاکستان به ترتیب ۱۶ و ۲۴ درصد است. نرخ بیکاری زنان

در پاییز ۹۲، در مقایسه با رقم ۵ / ۸ درصد مردان، بیش از ۲۰ درصد بوده است. همان گونه که گفته شد، از آنجایی که تفکیک جنسیتی زنان در محیط‌های کار به دلایل اقتصادی و عملی تقریباً ناممکن است، نتیجه‌ی عملی اجرا و گسترش چنین طرح‌هایی خودداری دولت و سپس کارفرمایان بخش خصوصی تا سر حد امکان از استخدام زنان، استخدام و حتا جایگزینی مردان و در نتیجه افزایش تعداد زنان بیکار خواهد بود. به این ترتیب، از تعداد مردان بیکار، یعنی به تعریف جوامع مردسالار و به ویژه دولت دینی جمهوری اسلامی، نان‌آوران خانواده، کاسته خواهد شد.

در این مقاله جای پرداختن به تمامی پیامدهای تفکیک جنسیتی برای زنان وجود ندارد. اما مسلم است که این پیامدها، نه تنها برای زنان، بلکه برای کل اجتماع به ویژه کارگران و زحمتکشان زیان‌های اقتصادی و اجتماعی بسیاری به دنبال خواهد داشت.

فقر و تورمی که بر اثر بحران نظام سرمایه‌داری و به ویژه اجرای سیاست‌های نئولیبرالی، سال به سال بر دامنه آن افزوده می‌شود، درآمد زنان را به بخش مهمی از درآمد خانواده‌ها در تأمین معاش‌شان تبدیل کرده است. اگر با توجه به سطح پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کنونی جامعه نمی‌توان زنان را کاملاً از بازار کار بیرون راند، چنین طرح‌هایی زنان را به نیروی کار بسیار ارزان‌تری حتا نسبت به گذشته تبدیل می‌کند و بر فقر خانواده‌ها و شدت استثمار زنان می‌افزاید.

تفکیک جنسیتی، فرصت مشارکت برابر در حیات اجتماعی را از زنان گرفته و جایگاه آنان را در نقش‌های سنتی، مادری و همسری نهادینه و تثبیت می‌کند. عدم استقلال مالی موجب می‌شود زنان هر چه پیش‌تر در معرض خشونت‌های خانگی و اجتماعی قرار گیرند. امکان رشد و پرورش توانایی‌ها و استعدادهای آنان را سلب می‌کند. و در نهایت جامعه را از پتانسیل عظیمی که این نیمه جمعیت می‌تواند در خدمت پیشرفت و شکوفایی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه قرار دهد، محروم می‌سازد.

به این دلایل و دلایل متعدد دیگر، بایستی به هر شکل ممکن با چنین طرح‌هایی به مخالفت و مبارزه برخاست. نباید اجازه داد، جمهوری اسلامی هر روز قوانین و بخشنامه‌ها و اقدامات ارتجاعی‌تری علیه زنان را به تصویب درآورد و به اجرا بگذارد. تنها مقاومت و مبارزه متشکل زنان است که از دامنه و رواج این طرح‌های ارتجاعی و زن‌ستیز می‌کاهد و سردمداران رژیم را به عقب‌نشینی وامی‌دارد. پس، وظیفه مدافعان واقعی حقوق زنان و نیروهای مترقی است که با آگاهگری و تلاش برای سازمان‌دهی، توده زنان را برای مقابله با این سیاست‌های ضد زن جمهوری اسلامی بسیج کنند.

ستم و تبعیض بر پایه جنسیت
ملغا باید گردد

یادداشت‌های سیاسی

ازدواج کودکان، خشونت علیه کودکان و زنان است

در گزارش اخیراً منتشره از سوی یونیسف، از میان بیش از ۷۰۰ میلیون زنی که در کودکی ازدواج کرده‌اند، بیش از ۲۵۰ میلیون ازدواج پیش از ۱۵ سالگی آنان بوده است. کمسیون زنان سازمان ملل متحد نیز اعلام کرده است، با ادامه این روند، تا سال ۲۰۲۰، بیش از ۱۴۰ میلیون کودک متأهل خواهیم داشت. این پدیده‌ایست که در ایران نیز رو به گسترش است. طبق گزارشی که به تازگی سازمان ثبت احوال ایران منتشر نموده است، در ۹ ماهه آخر سال گذشته، ۳ / ۵ درصد ازدواج‌های ثبت شده (نزدیک به ۳۱ هزار مورد) مربوط به ازدواج دختران زیر ۱۵ سال بوده است. طبق همین آمار، در هفت سال گذشته همواره بیش از یک سوم زنانی که ازدواج آن‌ها ثبت شده است، زیر ۱۹ سال بوده‌اند.

این نخستین باری نیست که در رسانه‌ها اخبار مربوط به ازدواج کودکان انعکاس می‌یابد. در اخبار دی ماه سال ۹۰ آمده بود که مدیر کل ثبت احوال هرمزگان اعلام کرده بود، طی ۱۰ ماهه سال جاری ۶ ازدواج زیر ۱۰ سال به ثبت رسیده است. و در همان استان، ۵۳۰ مورد ازدواج زیر ۱۴ سال نیز به ثبت رسیده بود.

آخرین آمار مرکز آمار ایران درباره ازدواج خردسالان به سال ۸۵ برمی‌گردد. طبق این آمار، تعداد کودکان ازدواج کرده در سنین ۱۰ تا ۱۸ سال، ۸۴۸ هزار نفر بود، که ۷۵۰ هزار نفر، دخترانی بوده‌اند که با مردان بالاتر از ۱۸ سال ازدواج کرده‌اند. از این تعداد کودک متأهل، ۲۵ هزار نفر در سنین کمتر از ۱۸ سال طلاق گرفته و حدود ۱۲ هزار نفر نیز همسران خود را از دست داده‌اند. باز، طبق همین آمار رسمی، در فاصله سال‌های ۸۵ تا ۸۹ این آمار ۴ / ۹ درصد افزایش داشته است.

و این همه آمار رسمی و مواردیست که به ثبت رسیده‌اند، وگرنه آمار واقعی بسیار بالاتر از این است. امری که شهین‌دخت مولاوردی، معاون رئیس جمهوری، نیز به آن اذعان دارد. ازدواج بسیاری از کودکان، به ویژه در روستاها و مناطق دورافتاده اصولاً ثبت نمی‌شوند و با

در صفحه ۱۰

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان:

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک:

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097
نام صاحب حساب: Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://74.91.173.129/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر **سازمان فدائیان (اقلیت)**:

در اروپا

0031(0)618622401



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی از اول اگوست، ۱۰ مرداد ماه، از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه ست پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی بدین قرار است:

روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته: ساعت نه و نیم شب به وقت ایران، ساعت هفت شب به وقت اروپای مرکزی به مدت یک ساعت پخش می‌شود.
تکرار برنامه‌ها در روزهای ۳ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت نه و نیم صبح به وقت ایران، ساعت هفت صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه ست ۵/۵۲ درجه شرقی

فرکانس: ۱۱۷۶۵ - پولاریزاسیون: عمودی- سیمبل‌ریت: ۲۷۵۰۰-اف ای سی: ۶/۵

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس پستی:

I.S.F

P.B. 398

1500 Copenhagen V-Denmark

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaiian (Aghaliyat)
No 674 August 2014

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی